گفت‌وگوی «جوان» با خانواده سرگرد شهید محمد روزبهانی از شهدای نیروی پدافند هوایی ارتش

فرزند چنین شهیدی بودن افتخار و سربلندی است

صغری خیل‌فرهنگ

«اگر همین حالا پدرم را ببینم به او می‌گویم خیلی دلم برایش تنگ شده و خیلی دوستش دارم. شاید گاهی از شدت دلتنگی بگویم که دوست دارم زودتر بروم پیشش، اما می‌دانم که جای او خوب است و الان پیش خداست. من با اینکه دلتنگ پدرم هستم و ناراحت می‌شوم، اما در کنار این غم، یک حس بزرگ افتخار هم دارم؛ اینکه سرم را بالا می‌گیرم و با افتخار می‌گویم من دختر یک شهید هستم.» اینها بخش‌هایی از واگویه‌های نازنین‌فاطمه روزبهانی، دختر سرگرد شهید محمد روزبهانی از شهدای نیروی پدافند هوایی ارتش است که در ۱۱فروردین ماه سال ۱۴۰۵ در جنگ تحمیلی رمضان به شهادت رسید. ادامه مطلب روایت هم‌کلامی ما با همسر و فرزندان شهید است.

همسر شهید

شهادتش دور از انتظار نبود

ما حدود ۲۳سال پیش، در سال ۱۳۸۳ زندگی مشترک‌مان را آغاز کردیم. همسرم اهل بروجرد بود و حاصل ازدواج ما دو فرزند عزیز به نام‌های نازنین‌فاطمه و صالح است. زمان ازدواج‌مان، حدود یک سالی می‌شد که او وارد ارتش شده بود. در آن زمان، زندگی آرام و بی‌دغدغه‌ای داشتیم. بعد از شهادتش، خیلی‌ها از ما می‌پرسند آیا فکر می‌کردم عاقبت ایشان به شهادت ختم شود؟ در جواب باید بگویم با شناخت دقیق‌تری که از روحیات، نوع کار و نحوه رفتارشان داشتم، شهادتش دور از انتظار نبود. اما صادقانه بگویم، انتظارش را نداشتیم که این اتفاق به این زودی رخ بدهد. وقتی وصیتنامه شهدا را می‌خواندم، با خودم می‌گفتم این خصلت‌ها و ویژگی‌هایی که در وصیتنامه شهدا نوشته شده، دقیقاً در همسرم هم وجود دارد. وقتی این موضوع را با ایشان در میان می‌گذاشتم، او فقط لبخند می‌زد. او مسائل کاری بیرون از منزل را هرگز به خانه نمی‌آورد. همیشه می‌گفت کار بیرون برای بیرون است و کار خانه برای خانه. گاهی خاطرات عادی و روزمره را تعریف می‌کرد، اما جزئیات دقیق کارشان و مسائل کاری را بازگو نمی‌کرد.

باورمان نمی‌شود!

از ویژگی‌های بارزش می‌توانم به مهربانی، راستگویی و اهمیت فوق‌العاده‌ای که به نماز اول وقت می‌داد، اشاره کنم. صبوری، مردانگی، از خودگذشتگی و ایثار نیز از دیگر صفات برجسته ایشان بود که به‌وضوح دیده می‌شد. رابطه اجتماعی ایشان با خانواده، یعنی من و بچه‌ها، فوق‌العاده عالی بود. همینطور با همسایگان، دوستان و آشنایان. واقعاً رفتارشان با همه صمیمی و دلنشین بود. وقتی خبر شهادتش را شنیدند، همه از صمیم قلب ناراحت شدند و بسیاری هنوز هم این اتفاق را باور ندارند. گاهی پیام می‌دهند یا تماس می‌گیرند و می‌گویند اصلاً باورمان نمی‌شود؛ چنین اتفاقی برایشان افتاده باشد. در حالی که واقعاً ایشان شایستگی و لیاقت شهادت را داشتند.

کار برای خدا

حالا که با خود فکر می‌کنم می‌گویم: محمد من اگر شهید شد، به خاطر این بود که کارهایش را با خلوص نیت و برای رضای خدا انجام می‌داد. تمام وجودش وقف خدا بود. بسیار دلداده ولایت بود و بعد از شهادت رهبر هم این را می‌توانستیم از رفتار و حالاتش به خوبی بفهمیم. کار و مجاهدتش بعد از شهادت آقا بیشتر شده بود.

شهادت سعادت است

روزی که خبر شهادت ایشان اعلام شد، من در شهرستان، در خانه مادرم بودم. حدود اذان مغرب و عشا بود که برادرم خبر شهادت را به من داد. برادرم با تعاریف فراوان از محمد که «محمد آقا خیلی کارش خوب بود، برای خدا بود، فی‌سبیل‌الله خدمت می‌کرد»، این خبر را به من رساند. گاهی من و خواهرم درباره شهادت صحبت کرده بودیم و همیشه می‌گفتیم شهادت سعادت است، خوش به حال آن‌که شهید می‌شود. وقتی خبر شهادت همسرم را شنیدیم، در واقع متوجه شدیم که محمد هم به این سعادت رسیده است. با شنیدن خبر شهادت فقط به خدا پناه بردم، نمازی برای تسلای خاطرم خواندم و سپس با دوستان ایشان تماس گرفتم و بعد به معراج شهدا رفتیم. ابتدا گفتند شناسایی بعد از ۷۲ساعت انجام خواهد شد اما خیلی زودتر خبر تفحص و شناسایی را به ما دادند. آخرین باری هم که ایشان را دیده بودم، همان موقعی بود که به شهرستان آمده بودند. حدود سه‌ماه بود که همدیگر را ندیده بودیم، چون آن روزها خیلی شدید موشک‌باران می‌شد و سروصدا زیاد بود. بچه‌ها هم کمی استرس گرفته بودند، برای همین ما به شهرستان رفتیم.

> دختر شهید: اگر الان پدرم را ببینم به او می‌گویم: خیلی دلم برایش تنگ شده و خیلی دوستش دارم. شاید گاهی از شدت دلتنگی بگویم که دوست دارم زودتر پیشش بروم، اما می‌دانم که جای او خوب است و الان پیش خداست. من با اینکه دلتنگ پدرم هستم و ناراحت می‌شوم اما در کنار این غم، یک حس بزرگ افتخار هم دارم؛ اینکه سرم را بالا می‌گیرم و با افتخار می‌گویم: من دختر یک شهید هستم

«مراقب نازنین و صالح باش»

پنجم فروردین تولد دخترم، نازنین بود. محمد به فرمانده‌اش گفته بود تولد دخترم است و او هم اجازه داده بود دو روزی بیاید و برگردد. پنجم آمد و هشتم فروردین برگشت. بعد از هشتم، تماس‌های ما بیشتر تلفنی بود. صبح تا ظهر که اصلاً امکان تماس نبود؛ بعد از ظهر هم که ایشان در گیر مأموریت بود و معمولاً غروب یا ساعت هفت شب به بعد فرصت می‌کرد تماس بگیرد و از حالشان ما را باخبر کند. اما آن شب آخر... شب قبل از شهادت، تماس گرفت. بعد از احوال‌پرسی معمول، جملاتی گفت که حالا معنای متفاوتی برایم دارند؛ مدام تأکید می‌کردند مراقب نازنین باش، مراقب صالح باش. بعد هم خواستند که با بچه‌ها صحبت کنند و همانجا بود که با نازنین و صالح حرف زد. انگار می‌خواست در آخرین مکالمه، همه توصیه‌هایش را به ما گفته باشد.

> دختر شهید می‌گوید: جالب است که علاقه پدرم به پرواز، اتفاقی نبود. او همیشه از دوران کودکی‌اش تعریف می‌کرد؛ از زمانی که کتاب‌های پروازی می‌خواند و با عشق کاردستی‌هایی همچون هواپیما درست می‌کرد. وقتی سال‌ها بعد وارد ارتش شد و با پهپادها کار کرد، می‌دیدیم که آن کاردستی‌های بچگی‌اش چقدر با مدل‌سازی‌های پیچیده و حرفه‌ای الانش شباهت دارد

پیرو ولایت باشید

او وصیتنامه مکتوب و رسمی نداشت اما تمام رفتار و زندگی‌اش یک وصیت بود. او همیشه با زبان خودش با همان لحن مهربانش، به ما وصیت می‌کرد؛ نماز را ترک نکنید، حجاب را حفظ کنید و همیشه پیرو ولایت باشید. حالا من به عنوان همسر او، احساس افتخار می‌کنم اما می‌دانم که این افتخار با یک مسئولیت بسیار سنگین همراه است. من باید یک امانتدار خوب باشم؛ باید فرزندان او را همانطور که خودش می‌خواست و همانگونه که سفارش کرده بود، بزرگ کنم تا راه او را ادامه دهند.

دختر شهید

چقدر دلم برایش تنگ شده!

من نازنین‌فاطمه روزبهانی هستم، دختر شهید محمد روزبهانی. ۱۲ سال دارم و در پایه ششم درس می‌خوانم. آخرین باری که پدرم را دیدیم، ۵ فروردین ۱۴۰۵ بود. ایشان برای تولد من به شهرستان آمد. آن روز کنار ما ماند، اما فردا صبح زود دوباره به تهران برگشت، چون مأموریت داشت. زمانی که بابا در مأموریت بود، من گاهی مخفیانه و بدون اینکه مادرم بفهمد به اتاق می‌رفتم و به بابا زنگ می‌زدم تا با هم صحبت کنیم. اما وقتی مادرم متوجه می‌شد، می‌گفت نازنین به بابا زنگ نزن. اگر خودش بتواند یا بخواهد به ما زنگ می‌زند؛ چون ممکن است مشکلی برای او و همکارانش پیش بیاید. اما من هنوز هم دلتنگ بابا می‌شوم. حالا که پدرم در کنار ما نیست، باز هم با او درددل می‌کنم. مثلاً کارهایی را که در طول روز انجام می‌دهم برایش تعریف می‌کنم و به او می‌گویم که چقدر دلم برایش تنگ شده! در این مدت، وقتی سختی و ناراحتی پیش می‌آید، حضورش را حس می‌کنم. انگار که به من کمک می‌کند و راه را برایم نشان می‌دهد.

ناراحت نباش و گریه نکن

من یک خواب خیلی عجیب و قشنگ درباره پدرم دیدم. خواب دیدم که دور مزار پدرم آدم‌های زیادی جمع شده‌اند و خود پدرم هم بالای سر مزارش ایستاده بود. من داخل خانه بودم و مردم را نگاه می‌کردم که ناگهان چشمم به پدرم افتاد. پدرم به سمت من آمد، سرم را بوسید و من را در آغوش گرفت. بعد به من گفت نازنین، مواظب مامانت و داداشت باش و به مادرت بگو ناراحت نباشد و گریه نکند.

همان روزی که گفته بود آمد

آخرین خاطره‌ای که از پدرم دارم، مربوط به شب قبل از شهادتش است. آن شب ما خانه فامیل بودیم. پدرم به مادرم زنگ زد و با او صحبت کرد. بعد به مادرم گفت گوشی را به نازنین بده. من با پدرم صحبت کردم و حس کردم لحنش با همیشه فرق دارد. مثل روزهای عادی حرف نمی‌زد و خیلی تأکید می‌کرد مواظب مادرم باشم. من از او پرسیدم بابا، ۱۳ به‌در می‌آیی بروجرد؟ او گفت آره، می‌آیم. فردای آن روز پدرم شهید شد اما روز ۱۳ فروردین سر قولش ماند و به بروجرد آمد.

مهربان و گره‌گشا

به نظر من، بهترین خصوصیات پدرم این بود که همیشه صبور، مهربان و گره‌گشای کار مردم بود. صبح خیلی زود، ساعت ۵ یا ۶، سر کار می‌رفت و ساعت ۸ شب به خانه برمی‌گشت، اما با وجود همه خستگی‌اش باز هم در کارهای خانه به مادرم کمک می‌کرد و در درس‌ها و کارهایم به من کمک می‌کرد. اگر همین حالا پدرم را ببینم، به او می‌گویم خیلی دلم برایش تنگ‌شده و خیلی دوستش دارم. شاید گاهی از شدت دلتنگی بگویم که دوست دارم زودتر بروم پیشش اما می‌دانم که جای او خوب است و الان پیش خداست. من با اینکه دلتنگ پدرم هستم و ناراحت می‌شوم، اما در کنار این غم، یک حس بزرگ افتخار هم دارم؛ اینکه سرم را بالا می‌گیرم و با افتخار می‌گویم من دختر یک شهید هستم.

پسر شهید

شهیدانه زندگی کرد

من محمدصالح روزبهانی هستم. صحبت کردن از پدر، برای من کار ساده‌ای نیست؛ چون مرور خاطرات ایشان قلبم را به درد می‌آورد. اما اگر بخواهم او را توصیف کنم، اولین چیزی که به ذهنم می‌رسد «بی‌ریایی» پدر است. او انسانی بسیار صبور، قابل اعتماد و بی‌تکلف بود. همانطور که شهید حاج قاسم فرمود که «شهدا پیش از آنکه شهید شوند، شهیدانه زندگی می‌کنند»، پدر من واقعاً همینگونه بود. او با همان منش و اخلاق والا، پیش از شهادتش، تمام زندگی‌اش را با صداقت و ایثار سپری کرد. برایم سخت بود که بپذیرم او دیگر در کنارمان نیست اما می‌دانم که یاد و خاطره او در قلب من و هر کسی که او را می‌شناخت، برای همیشه خواهد ماند.

استاد خلبان پهپاد

من گاهی هم‌مسیر او بودم. صبح‌ها با او می‌رفتم و شب‌ها با او برمی‌گشتم. یادم است در مسیر بازگشت، وقتی خستگی کار بر تنمان می‌نشست، او با همان لبخند دلنشین و با شوخی و لطیفه، سعی می‌کرد خستگی را از ما بگیرد. لبخندش چنان بود که آدم واقعاً از دیدنش لذت می‌برد. یکی از بزرگ‌ترین ویژگی‌های پدرم، نظم رفتاری‌اش بود. او دقیقاً می‌دانست کجا چطور رفتار کند؛ در محیط کار بسیار حرفه‌ای و جدی بود، در خانه پدری مهربان و دلسوز و در جمع دوستان، رفیقی صمیمی و باصفا. او همیشه حد و مرزها را رعایت می‌کرد. پدرم به دلیل ماهیت امنیتی کارش، خیلی نمی‌توانست از جزئیات صحبت کند اما گاهی با نشان‌دادن عکس‌ها و فیلم‌های مجاز، ما را در جریان گوشه‌ای از خدمت خالصانه‌اش به نظام و کشور می‌گذاشت. او در تمام طول زندگی‌اش با تخصص و اخلاقش، صادقانه برای این کشور خدمت کرد و در نهایت هم در همین مسیر، در تاریخ ۱۱فروردین ۱۴۰۵، در حین انجام وظیفه و بر اثر حمله موشکی دشمن به شهادت رسید. درست است که داغش برای ما سنگین است اما وقتی فکر می‌کنیم که این راه آگاهانه با عشق و علاقه خودش انتخاب شده بود، آرام می‌شویم. هیچ‌کس او را مجبور نکرده بود؛ این کار تمام زندگی و عشقش بود و ما هم تا آخرین لحظه با تمام وجود حمایتش کردیم.

هرگز زانو نخواهم زد

جالب است که علاقه پدرم به پرواز، اتفاقی نبود. او همیشه از دوران کودکی‌اش تعریف می‌کرد از زمانی که کتاب‌های پروازی می‌خواند و با عشق کاردستی‌هایی همچون هواپیما درست می‌کرد. وقتی سال‌ها بعد وارد ارتش شد و با پهپادها کار کرد، می‌دیدیم که آن کاردستی‌های بچگی‌اش چقدر با مدل‌سازی‌های پیچیده و حرفه‌ای الانش شباهت دارد.

در پایان باید بگویم، فرزند چنین شهیدی بودن برای من باعث افتخار و سربلندی است. پدرم هم در این دنیا و هم در آخرت جایگاه خودش را با پاکی و خدمتی که کرد، ساخت. حالا تنها امیدم این است که آن دنیا هم ما را فراموش نکند و شفیع ما باشد.

من معتقدم به جای شعار دادن، باید در عمل نشان داد چه کسی هستیم. کسانی که پدرم را هدف گرفتند، باید بدانند که راه او با قدرت و ایمان ادامه دارد. من به عنوان فرزند این شهید، با تکیه بر ایمان و باورهایم، تمام تلاشم را می‌کنم که به گونه‌ای زندگی و رفتار کنم که هم پدرم در آن دنیا و هم مردم کشورم به من افتخار کنند.

من با تمام وجود ایستاده‌ام و ثابت می‌کنم که در برابر ظلم و ستم، هرگز زانو نخواهم زد. دشمنانی مثل رژیم صهیونیستی و امریکای جنایتکار، در برابر اراده ما عددی نیستند که بخواهیم حتی وقت‌مان را صرف صحبت کردن درباره‌شان کنیم. به نظر من باید آدم شعور و معرفت تشخیص «حق از باطل» را داشته باشد. وقتی این حقیقت را درک کردی، آن‌وقت می‌فهمی کجا باید بایستی و چطور باید پای خون شهدا مقاومت کنی.

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۶۲۴

از راست به چپ

■ ۱- مرغ سوخاری - دستگاه خودپرداز ■ ۲- مداراکردن - بازی و شوخی - چغندر پخته - بخشش ■ ۳- تصدیق انگلیسی - آبرسان عهد قدیم - محاسن - تکرار حرفی ■ ۴- نوعی آچار - شهر باران - نشانه قرآنی ■ ۵- آتش روستایی - از میوه‌های پرخاصیت - همداستان ویس - سطح دست ■ ۶- کلمه‌ای برای اطاله کلام - از عوارض بیماری مننژیت - نوعی زمین برای مسابقات تنیس - قیم ■ ۷- عامل وراثت - از وسایل نظافت - خط نابینایان ■ ۸- نقاب - مسکوک نقره - عارضه نزدیک‌بینی ■ ۹- متکی‌بودن - شهری در گیلان - ردیف بافتنی ■ ۱۰- حشره خونخوار - سطل آب - جاده قطار - اسب دوم مغولان ■ ۱۱- تپه و پشته - از نفس‌های انسانی - شهر جنوب شرقی عراق - چه وقت؟ ■ ۱۲- غار رسالت - چین و شکن - بزرگ‌ترین تفریح ■ ۱۳- چاشنی چای - جبل - دستگاه - تلخ ■ ۱۴- ماست چکیده - شاعر می‌گوید: چون که صد آید آن هم پیش ماست - مکر و حیله - نماز در وقت معین ■ ۱۵- نوعی غذا و چاشنی محلی در گیلان - شیوه فروش اموال دولتی

از بالا به پایین

■ ۱- بلور - پایتخت سوئد ■ ۲- هوایی که به ریه‌ها داخل می‌شود - بوییدن - فلز - پرچم ■ ۳- صدای ضربه به در - تیمی قدرتمند در فوتبال هلند - راه شاعرانه ■ ۴- ترش و شیرین - سوره زنان - میدانی قدیمی در تهران ■ ۵- مطب - بلندترین قله ایران ■ ۶- بازیکن هم‌تیمی - از امراض جلدی - درس خوانده - وسنی ■ ۷- کهف - نیاز افراد فراموشکار - وحشی ■ ۸- انسان - ماهوت پاک‌کن - آرایش درخت ■ ۹- خاندان - لشکر پراکنده و شکست خورده - دمل و جوش‌های ریز بدن ■ ۱۰- از حیوانات درنده - پیر - پوست درخت خرما - نقره ■ ۱۱- ایده‌آل و عالی - قند شیر ■ ۱۲- یک حرف و سه حرف - یک آذری - قرض بانکی ■ ۱۳- مایه حیات - صفت بچه بازیگوش - حرف خطاب ■ ۱۴- از نمازهای واجب - نماهنگ - حمله نظامی - کمک کردن ■ ۱۵- سبزینه گیاه - حافظ امنیت جاده‌ها

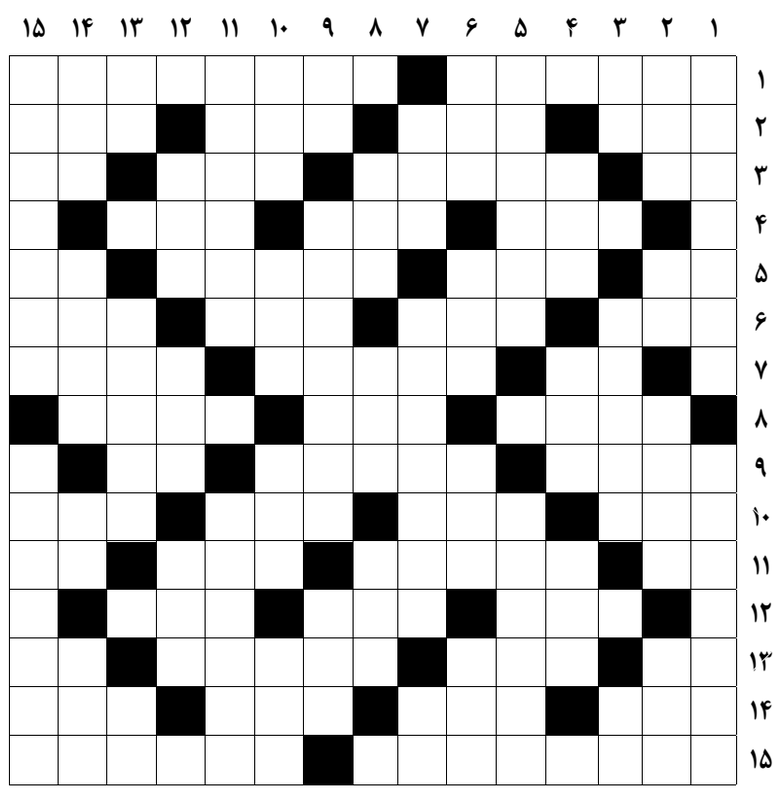

جدول

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۴		۸	۷				
	۵		۲					۴
						۷	۳	۱
			۹	۸			۱	
۳		۱	۷			۲		
۵				۳	۱			
	۸	۵						
						۱	۲	
				۲	۷		۶	

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۶۲۳

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ا	ب	ل	ه	م	ر	غ	ا	ن	■	ا	ر	و	پ	ا
۲	ن	چ	ف	■	س	ا	ل	ن	■	و	ف	و	ر	■	ت
۳	د	م	■	ب	ا	ل	ا	■	م	و	س	ی	■	ل	ش
۴	ر	■	م	ن	و	■	م	ب	ا	ش	ر	■	م	ح	ک
۵	ی	د	د	ر	ا	ت	■	ا	ک	و	■	ا	ح	د	■
۶	م	ک	ا	■	ت	ل	ا	■	و	■	م	ص	پ	■	ا
۷	ا	س	و	د	■	خ	ل	ا	■	خ	ی	ط	■	م	و
۸	ل	ا	م	ر	د	■	ب	ر	ص	■	ت	پ	خ	ا	ل
۹	ر	ن	■	م	و	ش	■	م	ل	چ	■	ل	و	ل	ا
۱۰	و	■	ر	ا	ش	■	ه	■	ح	ن	ا	■	ا	و	ن
۱۱	■	چ	ی	ن	■	ب	م	ب	■	م	س	ت	چ	ا	ب
۱۲	ن	ه	ب	■	ت	ر	ا	و	ل	■	ف	ل	ه	■	ا
۱۳	ف	ل	■	و	ا	ه	ی	■	ی	ا	ن	ه	■	ن	ت
۱۴	ق	■	ک	ه	ن	ه	■	ا	ب	ر	■	د	ا	ا	و
۱۵	ه	ا	ف	ب	ک	■	ر	ی	ی	س	چ	م	ه	و	ر